بسم الله الرحمن الرحیم

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

درس نامه

تفسیر قرآن دکتری

تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس تفسیر
ویژه آزمون دکتری رشته علوم قرآن و حدیث

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲

کاظم خواجوی

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

موسسه آموزشی حافظون

ویژه دروس تخصصی رشته قرآن و حدیث

درس نامه تفسیر قرآن دکتری

تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس تفسیر

ویژه آزمون دکتری الهیات - علوم قرآن و حدیث

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲

مؤلف: کاظم خواجوی

ناشر: انتشارات آیات مبینات

تماس با ما	مؤسسه	مدیریت
شماره ثابت	۰۲۱۳۳۵۵۱۷۵۱	-
شماره همراه	۰۹۱۹۸۰۰۰۹۷۰	-
سایت	www.haafezoon.ir	
ایمیل	haafezoon@gmail.com	rasoulmohammadzadeh@yahoo.com
سامانه دریافت پیامک	۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	۱۰۰۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵
اینستاگرام	Haafezoon	Rasooll.ir

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

فهرست مطالب

معانی تفسیر، تأویل و ترجمه ۶
تفسیر در عصر پیامبر ﷺ و صحابه ۱۵
تفسیر در عصر تابعین ۱۹
تفسیر در عصر تدوین ۲۶
تفسیر به مأثور ۲۸
تفسیر اجتهادی ۳۸
تفسیر در مکتب معتزله ۴۶
تفسیر نزد شیعه امامیه ۴۹
تفسیر خوارج ۵۷
تفسیر علمی ۵۹
خلاصه کنکوری نام تفاسیر ۶۱
تفسیر سوره مبارکه آل عمران ۷۶
تفسیر سوره مبارکه انسان ۲۰۳
تفسیر سوره مبارکه طارق ۲۱۵
تفسیر سوره مبارکه اعلی ۲۲۰
تفسیر سوره مبارکه علق ۲۲۶

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

بخش دوم
تفسیر سوره‌ها

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

درس یکم

تفسیر سوره مبارکه آل عمران

بر اساس آیات سوره آل‌عمران مشخص می‌شود که این سوره زمانی نازل شده است که مسلمانان با تمام قوا در حال دفاع از کیان دین بوده‌اند؛ از طرفی با ضعف و سستی در دین که با فتنه یهود و نصاری در بین آن‌ها ایجاد شده بود مبارزه می‌کردند و از طرف دیگر با مشرکان در جنگ بودند. شش آیه اول این سوره به اجمال بیان‌کننده‌ی محتوای کل سوره است.

الٓمٓ ﴿1﴾ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿2﴾

اللّه که هیچ معبود بحقی جز او نیست حی و قیوم است و وجود تمام عالم به وجود او بستگی دارد.

بیان‌کننده‌ی قیام تام خدا در امر ایجاد و تدبیر نظام موجودات؛ به این معنی که در نظام موجودات فقط اسباب و علل، عامل گردش امور نیست بلکه قیمومیت حیات مستلزم علم و قدرت خدای سبحان است. آیه «إن الله لایخفی...» اشاره به همین موضوع دارد.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ ﴿3﴾

او کتاب را به حق بر تو نازل کرد، در حالی که آن کتاب تصدیق کننده کتب پیشین بود و نیز تورات و انجیل را قبل از قرآن به منظور هدایت مردم و سپس فرقان را نازل کرد.

لغت: تنزیل: تدریج / انزال: یک‌بارگی، دفعتاً (الدفعة)

اشکال: در آیاتی مانند «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً»، تنزیل به معنی نزول تدریجی آمده.

جواب: هر موجودی دارای اجزائی است؛ اگر خود موجود بدون در نظر گرفتن اجزائش مقصود باشد، این همان است که موقع نزول، از آن به نزول دفعی تعبیر می‌شود اما اگر اجزاء آن مورد نظر باشد، اجزاء آن در نزول دفعی نیز به‌طور تدریجی نازل می‌شود.

در بعضی موارد، در افاضه‌ی قرآن به پیامبر از لفظ نزول استفاده شده است؛ نزول مستلزم مکان یا مقام بلند و بالایی است که شیء از آن خارج می‌شود و به سمت مقام یا مکان دیگری که از آن پایین‌تر است حرکت می‌کند و در آن مستقر می‌شود.

اعراب: باء در بالحق: **مصاحبت**؛ یعنی کتاب را با همراهی و مصاحب حق فرستاد به‌گونه‌ای که هیچ باطلی در آن داخل و مخلوط نمی‌شود. در نتیجه در جمله‌ی «نزل علیک الکتاب بالحق» **استعاره به کنایه** است.

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

عبارت «مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» خالی از این نیست که برخی از مضامین تورات و انجیل تحریف نشده است. این در حالی است که تورات و اناجیل اربعه موجود در آن زمان، همین است که امروزه موجود است؛ پس قرآن، تورات و انجیل موجود را تصدیق می‌کند **اما به‌صورت فی‌الجمله، نه بالجمله.**

تورات: کلمه‌ای عبرانی به معنی **شریعت.**

انجیل: کلمه‌ای یونانی (یا فارسی‌الاصل) به معنی **بشارت.**

ذکر انجیل به‌صورت مفرد و تأکید بر اینکه از طرف خدا نازل شده، می‌تواند دلالت بر تحریف اناجیل موجود داشته باشد.

مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿4﴾

محققاً کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، عذابی شدید دارند و خدا مقتدری است دارای انتقام.

معنی لغوی **فرقان:**

نظر صحاح: چیزی که به‌وسیله‌ی آن بین حق و باطل جدایی داده می‌شود: ما یفرق به بین الحق و الباطل.

نظر علامه: هر چیزی که به‌وسیله‌ی آن بین شیء و شیء دیگری جدایی داده می‌شود: کل ما یفرق به بین شیء و شیء (معنی عام‌تری نسبت به نظر صحاح دارد).

این معنی در آیه: «لَقَد اَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَ اَنزَلنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ الميزانَ لِيَقومَ النّاسُ بِالقِسطِ.» (حدید:۲۵) به «**میزان**» تعبیر شده است.

⇦ «**میزان**» مانند «**فرقان**» همان «**دین**» است که با عدل بین مردم حکم می‌کند و با معارف و وظایف بندگی همراه است.

الانتقام: مجازاة المُسیء علی أساءته: مجازات گناه‌کار به خاطر گناهش.

انتقام خدا مانند انتقام بین مردم نیست که برای آرام شدن و خنک شدن دل (التشفّی) صورت می‌گیرد؛ چراکه خدا **عزیزتر و منزه‌تر** از آن است که از اعمال بندگان بدکارش متضرّر شود؛ بلکه این همان وعده‌ای است که خداوند داده است که بین مردم به‌حق قضاوت می‌کند (← غافر:۲۰) و هر بدکار و نیکوکاری را به سزای عملش می‌رساند. (←نجم: ۳۱)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»: این عبارت از جهت اطلاقش و اینکه هیچ تقییدی برای عذاب در آخرت ندارد، متضمن عذاب در همین دنیا نیز هست.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿5﴾

محققاً هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست.

عزیز و منتقم بودن خدای متعال برای عذاب کسانی که به آیات او کافر شدند کافی نیست؛ چراکه ممکن است کفر بعضی از کافران از او مخفی بماند ⇦ خدای متعال این مطلب را روشن می‌کند که هیچ‌چیز آشکار و پنهانی از او مخفی نمی‌ماند.

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

نکته‌مهم: ممکن است منظور از «فی الارض و فی السماء»، اعمال ظاهری جوارح و اعمال مخفی در قلب باشد.

﴿6﴾ هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ

او کسی است که شما انسان‌ها را در رحم‌ها به هر طور که بخواهد صورتگری می‌کند، معبودی به جز او نیست که عزیز و حکیم است.

التصویر: شکل و صورتی که روی شیء قرار داده می‌شود؛ این صورت هم شامل چیزهای سایه‌دار می‌شود (مانند مجسمه) و هم چیزهایی که سایه ندارند.

این آیه در مقایسه با دو آیه‌ی گذشته، معنا را ترقی می‌دهد و یک درجه بالاتر می‌برد (**نسبت به دو آیه‌ی گذشته در معنی ترقی است**)؛ به این معنی که امر بالاتر از این است که خدای متعال کافران را عذاب کند و بر آشکار و نهان جهان، عالم باشد؛ بلکه کافر، کوچک‌تر از آن است که با استقلال خود و با تکیه بر قدرت خود، کفر بورزد بدون اینکه خدا به او اجازه داده باشد. این خدا است که با ایجاد **نظم و نظام** در جهان که به اختیار انسان منجر می‌شود، به او اجازه می‌دهد تا کفر بورزد. هیچ کفر و ایمان و غیر آن نیست مگر از روی **تقدیر** خدا.

التقدیر: نظم الأشیاء؛

⇦ یصورکم فی الاحام کیف یشاء: نظم دادن اجزای وجودی انسان در آغاز زندگی به‌نحوی‌که به آنچه خدا می‌خواهد منجر شود؛ البته این خواست خدا، خواست اجباری نیست بلکه **خواست اذنی** و اجازه‌ای است.

اختصاص کلام به تقدیر جاری در انسان و عدم ذکر آن در کل عالم برای تطبیق کلام با مورد بحث بوده است و همچنین به گفتار مسیحیان درباره حضرت عیسی (که گفتند مسیح خدا است) تعریض دارد.

عبارت «یصورکم...» بعد از عبارت «نزّل علیک...»: **تعمیم بعد از تخصیص**؛ دلالت بر این دارد که ایمان مؤمنین مانند کفر کافران خارج از حکم قدر نیست.

لا اله الا هو العزیز الحکیم: بازگشت به توحید اشاره شده در آغاز کلام که به‌منزله **تلخیص دلیل** است به جهت **تأکید** آن؛ چراکه همه امور ذکرشده در این آیات، متکی به خدایی است که آن را تدبیر می‌کند.

بحث روایی:

در مجمع آمده است که اوایل این سوره تا حدود هشتاد آیه درباره گروه شصت‌نفری از مسیحیان نجرانی است که نزد پیامبر ﷺ آمدند.

﴿7﴾ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ

و او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، بعضی از آیات آن، آیات محکم است که اصل کتابند، و بعضی دیگر آیات متشابهند، اما آن کسانی که در دلهایشان انحراف است تنها آیات متشابه را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند و به همین منظور آن آیات را به دلخواه خود تأویل می‌کنند، در حالی که تأویل آن را نمی‌دانند مگر خدا و راسخین در علم، می‌گویند به همه قرآن ایمان داریم که همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است و به جز خردمندان از آن آیات پند نمی‌گیرند.

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

علت تعبیر انزال (و نه تنزیل) در این آیه این است که مقصود، بیان بعضی از اوصاف و خواص **کل** کتاب نازل شده است؛ و کتاب از این نظر وجود واحدی است بدون در نظر گرفتن تعدد و تکثر.
از اصل و ماده عبارت حکم معنی وجود شیء به‌گونه‌ای که مانع ورود چیزی که آن را فاسد یا تجزیه یا در آن اخلال ایجاد کند، افاده می‌شود.
الحُکم: قضاوت؛ الحکمۀ: معرفت و شناخت کامل و علم قطعی و مسلّم و نافع؛ الحَکمۀ: لجام اسب
مراد از **احکام محکمات** در این آیه: **اتقان این آیات** از جهت عدم وجود تشابه در آن.
تذکر: آیه‌ی «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» اشاره دارد به محکم بودن کل قرآن؛ و توضیحی که در آن است نشان می‌دهد که اِحکام در این آیه، حالتی از حالات قرآن قبل از نزول را مورد توجه قرار می‌دهد که عبارت است از اینکه قرآن قبل از نزول یک مجموعه‌ی واحدی بوده که هنوز تجزیه و تقسیم نشده و به‌صورت آیه آیه درنیامده بوده: اتقان و استواری قبل از تقسیم‌بندی.
وصف محکمات به ام‌الکتاب:

۱. اصل معنای "ام": چیزی که شیء به آن برمی‌گردد: ما یرجع الیه الشیء ⇦ آیات متشابه به آن برمی‌گردد؛ یعنی بعضی از آیات قرآن (متشابهات) به بعضی دیگر (محکمات) برمی‌گردد ⇦ ترکیب اضافیِ «ام‌الکتاب»، اضافه‌ی به معنای «من» است؛ مانند «نساءالقوم» و «قدماءالفقهاء»؛ نه اضافه‌ی «لامیّه» مانند «ام‌الأطفال». [توضیح: اضافه‌ی معنوی در زبان عربی به سه دسته تقسیم می‌شوند: بیانیه، لامیه، ظرفیه؛ در اضافه بیانیه، نوع و جنس مضاف‌الیه، رابط مضاف و مضاف‌الیه است به‌گونه‌ای که بین آن‌ها می‌توان حرف «من» قرار داد؛ مانند خاتم الفضۀ (انگشتر نقره) که می‌توان گفت: خاتم من فضۀ (انگشتری از [جنس] نقره). در اضافه لامیه «ملکیت»، رابط مضاف و مضاف‌الیه است که بین آن‌ها می‌توان حرف «لـ» قرار داد؛ مانند باب المسجد (در مسجد) که می‌توان گفت: بابٌ لـلمسجد (دری که برای مسجد است). در اضافه‌ی ظرفیه، ظرف مکان و زمان رابط مضاف و مضاف‌الیه است که می‌توان بین مضاف و مضاف‌الیه حرف «فی» قرار داد؛ مانند ماء الکوز (آب کوزه) یا مکر اللیل (مکر شب) که می‌توان گفت: ماء فی الکوز (آب در کوزه)، مکر فی اللیل (مکری در شب)]
۲. مفرد بودن کلمه «ام» (درحالی‌که می‌توانست بگوید: «هنّ أمّهات الکتاب») نشان‌دهنده‌ی این است که آیات محکم در بین خود هیچ اختلافی ندارند به‌طوری‌که گویی یکی هستند.

تشابه: اتحاد و هماهنگی اشیاء مختلف در بعضی از اوصاف و کیفیات.
کما اینکه این وصف در جای دیگر برای قرآن آمده است: «کتاباً متشابهاً مثانی تقشعر منه الجلود...» (زمر:۲۳) که در این آیه منظور هماهنگی و نسق آیات قرآن از لحاظ نظم، اتقان اسلوب، بیان حقایق و حکمت‌ها، و هدایت به‌حق است؛ که این تشابه و اتحاد در سراسر قرآن موجود است.
مراد از تشابه در آیه مورد بحث عبارت است از اینکه آیه به‌گونه‌ای است که به مجرد شنیده شدن، فهمیده نمی‌شود بلکه شنونده بین یک معنی و معنی دیگر مردد می‌شود تا اینکه آن را به محکمات ارجاع دهد ⇦ آیات متشابه به‌واسطه آیات محکم، محکم می‌شود و آیات محکم خودش بالذات محکم است.
برخی از آیات متشابه و محکم آن:

۱. «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» (طه: ۵) ⇦ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱)
۲. «إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ» (قیامۀ: ۲۳) ⇦ «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ» (انعام: ۱۰۳)

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

✎**نکته‌مهم:** آیات ناسخ به‌عنوان محکم و آیات منسوخ به‌عنوان آیات متشابه شناخته می‌شوند.

✎**نکته‌مهم:** با یک نگاه ساده می‌توان فهمید که خود این آیه از آیات محکم است حتی اگر کل آیات دیگر قرآن متشابه باشند! چراکه اگر خود این آیه محکم نباشد:

۱. کل آیات قرآن متشابه می‌شود و تقسیم به آیات محکم و متشابه بی‌معنی و فاسد می‌شود.
۲. آیه‌ی « كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيراً وَ نَذِيراً » (فصلت: ۳و۴) معنای صحیحی نخواهد داشت.
۳. احتجاج آیه‌ی «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» (نساء:۸۲) صحیح نبود.
٤. همچنین آیاتی که قرآن را نور، هدی، تبیان، بیان، مبین، ذکر و مانند این‌ها می‌شمارد نیز غلط می‌شد.

آیات محکمات متضمن اصول مسلمی هستند که معانی آیات متشابه با آن مشخص و واضح می‌شود ⇦ **قرآن خود مفسر و مبین خویش است** و بعضی از آیاتش اصل و مرجع برای بعضی دیگر است.

زیغ: المیل عن الإستقامة: انحراف از راستی و خط مستقیم؛ این واژه بنا به قرینه «و الراسخون فی العلم...» متضمن اضطراب و نگرانی نیز هست.

مراد از «اتباع متشابه» پیروی و اتباع عملی است نه ایمانی؛ و اینکه بدون ارجاع به محکم اتباع شود و اتباع از آن با ارجاعش به محکم هیچ اشکالی ندارد.

مراد از «ابتغاء فتنه»: طلب گمراه کردن مردم (طلب إضلال الناس)؛ چراکه کلمه‌ی فتنه در معنی نزدیک به کلمه گمراهی است.

ابتغاء تأویل: دستیابی به تأویل قرآن و مآخذ احکام حلال و حرام از طریق متشابهات بدون توجه به محکمات، تا به این وسیله، دین خدا را از اصل باطل و نسخ کنند.

نکاتی درباره‌ی "تأویل":

التأویل (← الأول): الرجوع؛

تأویل متشابه یعنی برگرداندن آن به یک مرجع و مأخذ است، و تأویل قرآن به معنای مأخذی است که معارف قرآن از آنجا گرفته می‌شود.

✎**نکته۱:** منظور از تأویل، حقایق خارجیه (اموری که صدق آن قابل اثبات است) نیست.

[توضیح: حقایق خارجیه مانند اموری که در روز قیامت رخ می‌دهد، که اخبار انبیاء و رسل و کتب آسمانی مطابق با آنها است.

علت این است که در این صورت، آیاتی که احکام را تشریع می‌کند را دربر نمی‌گیرد؛ چراکه آیات احکام آیات انشائی (امر و نهی) هستند مابه ازاء خارجی ندارند و همینطور آیاتی که فضائل اخلاقی و یا قصص انبیاء و امت‌های گذشته را بیان می‌کنند. این درحالی است که قرآن "تأویل" را به کل کتاب نسبت داده نه بخشی از آن (← یونس:۳۹)]

✎**نکته۲:** منظور از تأویل، امر عینی خارجی نیست.

[توضیح: امر عینی خارجی: امر موجود در خارج که کلام بر آن تکیه دارد.

امر عینی خارجی در مورد اخبار: عبارت است از همان چیزی که از آن خبر داده شده، و حادثه‌ای که در خارج واقع شده، مانند قصص انبیاء و امت‌های گذشته، و یا واقع می‌شود، مانند آیاتی که از صفات خدا و اسماء او، وعده‌هایش و همه حوادثی که در قیامت رخ می‌دهد.

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

امر عینی خارجی در مورد انشاء (مانند آیات احکام): عبارت است از مصلحتی که آمر را واداشته تا برای به دست آوردن آن مصلحت، امر کند، و مفسده‌ای که برای جلوگیری از آن، نهی نماید.

✎نکته۳:

- گرچه تأویل به معنی مرجعی است که شیء به آن بر می‌گردد اما بازگشت در اینجا به معنای خاصی است، و هر بازگشتی تأویل نیست، مثلا کارمند یک اداره در امور اداری به رئیس مراجعه می‌کند ولی این مراجعه را تأویل نمی‌گویند.
- منظور از تأویل برگشت هر کاری به صورت و عنوان واقعی خویش است همانطور که زدن کودک به تأدیب بر می‌گردد، و زدن رگ و خون گرفتن به غرض معالجه بر می‌گردد.
- در آیات سوره یوسف (تأویل رؤیا) و همچنین سوره کهف (داستان حضرت خضر و حضرت موسی) و آیه «و أوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً» (اسرا:۳۵)، نسبت تأویل به آنچه تأویل میشود (ذوالتأویل)، نسبت معنی و حقیقت به صورت و تجسم آن است.
- منظور از تأویل، عبارت است از حقیقتی واقعی که بیانات قرآن از حکم و موعظه و حکمت، متکی بر آن است و فقط مربوط به متشابهات نیست، بلکه برای همه آیات قرآن وجود دارد چه محکم و چه متشابه.
- تأویل از قبیل مفاهیمی نیست که الفاظ بتوانند بر آن دلالت کنند بلکه از امور عینی متعالیه ای است که فقط برای تقریب به ذهن در قالب الفاظ درآمده‌اند.
- قرآن کریم لفظ تأویل را – به طوری که شمرده‌اند – در ۱۶ مورد استعمال کرده و همه موارد به همین معنا است.

الرسوخ: أشد الثبات: شدیدترین ثبات

وقوع و ثبوت راسخان در علم: یعنی آن‌ها عالم به خدا و آیاتش هستند؛ علمی که هیچ شک و تردیدی در آن راه ندارد؛ علم آن‌ها به محکمات ثابت است و هیچ تزلزلی ندارد و به دلیل همین علم راسخ هنگام مواجهه با آیات متشابه، قلبشان مضطرب نمی‌شود بلکه به آن ایمان می‌آورند ولی از پیروی عملی آن خودداری می‌کنند.

⇦ عبارت «کل من عند ربنا» دلیلی است برای این دو امر باهم:

۱. ایمان و عمل به محکم.
۲. ایمان صرف به متشابه و رجوع آن به محکم برای عمل.

التذکر: الانتقال الی دلیل الشیء لاستنتاجه: اقامه دلیل چیزی برای استنتاج از آن؛ این بدان معنی است که قول آن‌ها (کل من عند ربنا) استدلالی بود که بر عملشان دلالت می‌کند. اهل التذکر: افرادی که با دلیل به معارف حقه رهنمون می‌شوند.

الباب (جمع لب): عقل پاک که از هر شائبه و نقص و عیبی خالص است.

﴿8﴾ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ

پروردگارا، دلهای ما را بعد از آنکه هدایت کردی منحرف مساز و از ناحیه‌ی خود رحمتی به ما عطا کن که تنها تو بخشنده‌ای.

این آیه از آثار رسوخ آن‌ها در علم است؛ چراکه آنان وقتی به این مقام‌ها رسیدند، احتمال این وجود دارد که دل‌هایشان بعد از آن، منحرف بشود درنتیجه به خدای خود پناه می‌برند و از او می‌خواهند که قلوبشان بعد از هدایت منحرف نشود.

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

«وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً»: و رحمتی از خدا می‌خواهند که این نعمت را برای آن‌ها باقی نگه دارد.

✐**نکته:** علت درخواست رحمت از خدا، برای این است که عدم انحراف قلب مستلزم بقای رسوخ در علم نیست؛ به این معنی که ممکن است قلب آن‌ها منحرف نشود اما علم نیز از آن‌ها گرفته شود و در یک حالت بلاتکلیفی و جهل و استضعاف باقی بمانند.

⇦

۱. ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا: استعاذه و پناه بردن از نزول انحراف در قلبشان و سلب شدن علم راسخ قلوبشان به‌وسیله‌ی آن.
۲. هب لنا من لدنک رحمة: طلب باران از ابر رحمت الهی تا اینکه به‌وسیله‌ی آن زندگی قلب‌هایشان ادامه داشته باشد.

تنکیر «رحمة»: جهل آن‌ها نسبت به این رحمت و کیفیت وجودش

عبارت «لدنه»: علم آن‌ها به اینکه اگر رحمت خدا نباشد و از جانب او نباشد، کار به سرانجام نمی‌رسد.

✐**نکته:** اینکه آن‌ها فقط از خدا رحمت را طلب می‌کنند و فقط به او از انحراف و زیغ پناه می‌برند، دلالت بر این دارد که آن‌ها تمام مُلک را از آن خدا می‌دانند بدون اینکه به امر اسباب گرایش و توجهی داشته باشند.

﴿9﴾ رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ

پروردگارا، تو در روزی که شکی در آمدنش نیست مردم را یک جا جمع خواهی کرد، آری خدا خلف وعده نمی‌کند.

این آیه به‌منزله‌ی تعلیلی برای درخواست رحمت است؛ چراکه آنان می‌دانند که برپایی نظام خلقت و دعوت به دین و تلاش انسان در مسیر وجودی‌اش، همه مقدمه‌ای است برای گردآمدنشان در روز قیامت؛ که در آن روز هیچ‌کسی از رحمت بی‌نیاز نیست و همه با رحمت الهی یاری می‌شوند (← دخان:۴۲)

وصف این روز به «لا ریب فیه» توسط راسخان: تا اینکه به‌وسیله‌ی آن کمال اهتمامشان به این درخواست و دعا را متوجه سازند.

علت التفات از خطاب به غیبت در عبارت «إِنّ اللّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» به این دلیل است که این میعاد و وعده فقط مختص به آن‌ها نیست بلکه همه را شامل می‌شود و حکم الوهی عام و دربرگیرنده‌ی همه‌چیز است.

﴿10﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغۡنِيَ عَنۡهُمۡ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ وَقُودُ ٱلنَّارِ

آنان که کافر شدند بطور محقق بدانند که اموال و اولادشان به هیچ وجه و از هیچ جهت از خدا بی‌نیازشان نمی‌کند و ایشان آری هم ایشانند که آتش افروز دوزخند.

لغت: أغنی عنه ماله من فلان: أعطاه الغنی و رفع حاجته فلا حاجة به إلیه

الوَقود: ما تُوقَد به النار و تشتعل: آنچه به‌وسیله‌ی آن، آتش روشن و مشتعل می‌شود.

اعراب: و اولئک هم وقود النار: جمله اسمیه + ابتداء به اسم اشاره دور + استفاده از ضمیر فصل + اضافه کردن الوقود به النار = ظهور حصر در کلام ⇦ تکذیب کنندگان از کفار اصل عذاب آتش هستند و جهنم به‌وسیله‌ی آن‌ها روشن و برافروخته می‌شود؛ و بقیه‌ی جهنمیان به آتش آنان می‌سوزند. این مطلب را آیه ۳۷ انفال تأیید می‌کند.

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.

وجه تقدم اموال از اولاد: چون میل و تمایل به مال – که اصلش نیز غذا است – پیش‌تر و شناخته‌شده‌تر از تمایل به فرزند است؛ گرچه ممکن است حب فرزند بر حب مال غلبه داشته و بیشتر باشد.

✎**نکته:** در آیه نوعی اختصارگویی وجود دارد؛ اختصارگویی که شبیه به دفع توهم است و تقدیر آن چنین است: "إن الذین کفروا کذبوا بآیاتنا و زعموا أن أموالهم و أولادهم تغنیهم من الله، وقد اخطأوا فلا غنی من الله سبحانه فی وقتٍ و لا شیء"

﴿11﴾ كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ

ایشان عادتی نظیر عادت آل فرعون و امت‌های قبل از ایشان دارند که آیات خدا را تکذیب کردند، و خدا به جرم گناهانشان آنان را بگرفت و خدا شدید العقاب است.

الدأب: السیر المستمر: حرکت مستمر؛ «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ» (ابراهیم:۳۳) ⇦ این کلمه به "عادت" تعبیر شده؛ چراکه عادت نیز حرکتی مستمر است.

جار و مجرور «کدأب»: متعلق به مقدر؛ که جمله‌ی «لن تغنی عنهم» در آیه قبل بر آن دلالت دارد؛

منظور از دأب (کدام عادت؟): كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: حال و محلاً منصوب

⇦

معنی: به‌درستی که کفار آیات ما را تکذیب کردند، و بر این عمل ادامه دادند، و آن را عادت خود کردند پنداشتند که اموالشان می‌تواند از عذاب خدایشان برهاند، این عادت آنان نظیر عادت آل فرعون و اقوام قبل از ایشان است، که به آیات ما تکذیب کردند.

بـذنوبهم: در ظاهر "باء" معنی **سببیت** می‌دهد؛ یعنی به سبب گناهانشان، خدای متعال آن‌ها را مجازات کرد. اما مقتضای مقابله‌ای که بین دو آیه شده است، و حال کفار عهد رسول را با کفار آل فرعون و قبل از ایشان مقایسه کرده، این است که "باء" آلت (وسیله) باشد. به این معنی که عذابی که آن‌ها دچارش شدند عین گناهانی است که مرتکب شدند (← فاطر:۴۳ ؛ بقره:۵۷).

شدید العقاب: از آن‌چه گفته شد معنی «شدیدالعقاب» مشخص می‌شود؛ چراکه انسان به‌وسیله‌ی عمل و گناهش دچار عقاب خدا می‌شود و این عمل چه در ظاهر و چه در باطن همواره همراه انسان است و هیچ‌گاه از او منفک نمی‌شود؛ درنتیجه انسان هیچ‌گاه از عقاب عملی که همواره با او است نمی‌تواند فرار کند.

در عبارت «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ» التفاتی است از غیبت به حضور و از حضور به غیبت (لن تغنی...من الله← کذبوا بآیاتنـا ← فأخذهم الله)؛

۱. التفات از غیبت به حضور: متوجه کردن ذهن شنونده و نزدیک کردن خبر به صدق و واقعیت؛ چراکه شنونده، گوینده را حاضر و شاهد می‌یابد.
۲. التفات از حضور به غیبت: رجوع به اصل اسلوب (غیبت) بعد از تحقق یافتن مقصود؛ مضاف بر **ارجاع حکم به مقام الوهیت** که با لفظ جلاله الله متصوّر می‌شود.

هر گونه کپی‌برداری از این جزوه شرعاً جایز نیست.

﴿12﴾قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغۡلَبُونَ وَتُحۡشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۚ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ

به کسانی که کافر شدند بگو بزودی شکست خواهید خورد و به سوی جهنم محشور می‌شوید که بد جایگاهی است.

الحشر: خارج کردن مردم از مَقَرّشان همراه با ایجاد ناراحتی و رنجش

المهاد: الفراش: بستر

الذین کفروا: مشرکان (بنا بر سیاق) همانند آیه‌ی «ان الذین کفروا لن تغنی...» و منظور یهودیان نیست.

﴿13﴾قَدۡ كَانَ لَكُمۡ ءَايَةٞ فِي فِئَتَيۡنِ ٱلۡتَقَتَاۖ فِئَةٞ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخۡرَىٰ كَافِرَةٞ يَرَوۡنَهُم مِّثۡلَيۡهِمۡ رَأۡيَ ٱلۡعَيۡنِۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصۡرِهِۦ مَن يَشَآءُۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ

شما اگر اهل عبرت بودید در همان برخوردی که دو طایفه مؤمن و کافر داشتند برایتان آیتی و عبرتی بود، یک طایفه در راه خدا می‌جنگیدند و طایفه دیگر کافر بودند، کفار مؤمنین را دو برابر دیدند و همین باعث شکستشان شد، خدا هر که را بخواهد به نصرت خود یاری می‌کند و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

خطاب:

۱. کافران (تتمه قول پیامبر ﷺ از آیه قبل به کافران) [قول بهتر]

۲. مؤمنان (دعوت مؤمنان به عبرت گرفتن و تفکر درباره‌ی منت خدای متعال در یاری کردن آنان در جنگ بدر)

گرچه در آیه، نامی از حادثه نبرده است ولی قابل انطباق با واقعه‌ی بدر است؛ و خصوصیت تصرف در دیدگان در قرآن فقط درباره جنگ بدر گفته شده است (← انفال:۴۴).

البته در آیه ۴۴ سوره انفال فقط از کم نشان داده شدن تعداد مؤمنان در چشم کافران و همچنین کم نشان داده شدن تعداد کافران در چشم مؤمنان سخن به میان آمده است؛ بعید نیست که منظور این است که خدای متعال مؤمنان را در چشم کافران کم نشان داده تا کافران جری شوند و از معرکه فرار نکنند و وقتی با یکدیگر درگیر شدند خدای متعال مؤمنان را در چشم آنان زیاد نشان داد تا به این وسیله منهزم شوند و شکست بخورند.

یادآوری واقعه‌ی بدر در این آیه نشان‌دهنده‌ی این است که منظور از **غلبه** در آیات گذشته غلبه به **قتل و ویران کردن** است.

علت اینکه نگفته «و أخری فی سبیل الشیطان» یا «فی سبیل الطاغوت» این است که در این آیه مقایسه بین دو گروه نیست، بلکه برای بیان این است که هیچ غنائی از خدا نیست و غلبه فقط با خدا است ⇦ مقابله در این آیه مقابله بین **ایمان به خدا** و جهاد درراه او با **کفر به خدا** است.

دو ضمیر «هم» در «یرونهم مثلیهم» به «فئة تقاتل» (یعنی مؤمنان) برمی‌گردد: الفئة الکافرة یرون المؤمنین مثلی المؤمنین؛ یعنی کافران مؤمنان را که تعدادشان ۳۱۳ نفر بود، ۶۲۶ نفر می‌دیدند. و اما احتمال اینکه مرجع ضمیر اول مؤمنان و مرجع ضمیر دوم کافران باشد (کافران مؤمنان را دو برابر تعداد خودشان می‌دیدند) بعید است.

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، اختلاف این آیه با آیه‌ی سوره‌ی انفال به دلیل اختلاف مقام و جایگاه است؛ در نتیجه این دو آیه با هم تناقض ندارند. مانند آیه «لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ» (رحمن:۳۹) و آیه « وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ

هر گونه کپی‌برداری از این کتاب شرعاً و قانوناً جایز نیست.